

تاریخ 2008.06.11

نویسنده: ناصر پورپیرار

## رد کتاب شاهنامه و بزرگداشت شاعر آن

پیش تر نوشته بودم (پلی بر گذشته، بخش اول، فصل فردوسی و شاهنامه)، که سرودن شاهنامه پیشه‌ی فردوسی بوده است و نه اندیشه‌ی او. آن جا از مرکزی نشان دادم که سفارش دهنده‌ی شاهنامه به هر کسی بوده است که از عهده‌ی کار برآید. مرکزی که مواد اولیه‌ی طبخ این تالیف را مهیا می‌کرد و زندگی و گذران شاعر آن را به عهده می‌گرفت، که سرانجام قرعه‌ی اجرای آن به نام فردوسی درآمد.

از آن نامور نام داران شهر

علی دیلمی بودلف راست بهر

که همواره کارم به خوبی روان

همی داشت آن مرد روشن روان

حسین قتیب است از آزادگان

که از من نخواهد سخن رایگان

از اویم خور و پوشش و سیم و زر

از او یافتم جنبش و پای و پر

صراحت فردوسی در معرفی حامیان مالی، یعنی همان سفارش دهندگان کتاب شاهنامه اش، محل هیچ گفت و گویی را در رد این نظر باقی نمی‌گذارد و معلوم می‌کند که فردوسی سرودن شاهنامه را به عنوان یک شغل و ممر گذران عمر پذیرفته است، نه به عنوان یک ادای دین قومی و ملی و میهنی. فردوسی در ابتدای شاهنامه و در بخش «گفتار در برآمدن کتاب»، حتی صراحت بیشتری دارد و آن محفل شاهنامه ساز و شاهنامه خواه را بدین صورت معرفی می‌کند:

یکی پهلوان بود دهقان نژاد

دلیر و بزرگ و خردمند و راد

پژوهنده‌ی روزگار نخست

گذشته سخن ها همه باز جست

ز هر کشوری موبدی سال خورد

بیاورد کین نامه را گرد کرد

بگفتند پیش‌اش یکایک مهان

سخن‌های شاهان و گشت جهان

چو بشنید از ایشان سخن پهلوان

یکی نامور نامه افکند بن .

بدین ترتیب روشن است که بنیان شاهنامه را، به قول فردوسی، پهلوانی دهقان نژاد با گرد آوردن دانسته‌ها و داستان‌هایی از موبدان سال خورد ریخته است، و نه فردوسی. شاعر در ادامه می‌گوید که پس از گرد آمدن آن سخن‌های شاهان، و پس از ناکامی دیگران در انجام درست و به دل خواه شاهنامه خواهان، دوستی او را به پذیرفتن آن سفارش بر زمین مانده و بازگویی آن داستان‌ها به صورت شعر حماسی تشویق کرده است.

به شهرم یکی مهربان دوست بود

تو گفتی که با من یکی پوست بود

مرا گفت خوب آمد این رای تو

به نیکی گراید همه پای تو

نیشته من این نامه‌ی پهلوی

به پیش تو آرم، مگر نغوی

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

تو این نامه‌ی خسروان بازگوی

بدین جوی نزد مهمان آبروی

این ابیات از زبان فردوسی، تصویری شفاف از مراحل کار شاهنامه سرایی را ظاهر می‌کند. دوست در یک پوستی فردوسی را تشویق می‌کند که آن نامه‌ی خسروانی را، که آن پهلوان دهقان نژاد با جمع‌آوری یاد‌های موبدان پیر گرد

آورده بود، به نظم آورد و چنین پیداست که آن دوست مهربان فردوسی از قدرت حماسه سرایی نزد او خبر داشته است. آن چه را که فردوسی به دنبال این ابیات می‌آورد، نه تنها از موافقت شاعر با پذیرش انجام این سفارش حکایت می‌کند، بل شادمانی و حتی حیرت شاعر را از به خدمت گرفته شدن باز می‌گوید، زیرا که صاحبان سفارش را بسیار بخشنده و کریم می‌یابد!

بدین نامه چون دست کردم دراز

یکی مهتری بود گردن فراز

جوان بود و از گوهر پهلوان

خردمند و بیدار و روشن روان

مرا گفت کز من چه باید همی

که جان ات سخن برگزاید همی؟

به چیزی که باشد مرا دست رس

بکوشم، نیازت نیارم به کس

همی داشتم چون یکی تازه سیب

که از بد نیاید به من بر، نهیب

به کیوان رسیدم ز خاک نژند

از آن نیک دل نامدار ارجمند

به چشم‌اش همان خاک و هم سیم و زر

بزرگی بدو یافته زیب و فز

این صورت کامل و سالم یک معامله و داد و ستد و قرارداد فرهنگی است، که فردوسی از آن سخت ابراز شادمانی می‌کند و دست و دل‌بازی سفارش دهندگان را با شیرین بیانی می‌ستاید. همین ابیات به روشنی می‌گوید که ملاک فردوسی در قبول کار، کلان دستی سفارش دهندگان بوده است، نه چنان که به غلط مشهور است، زنده کردن عجم. چندان که شاعر، به سبب این که مشتری پول و خاک را یکی می‌گرفته، خود را از خاک نژند به کیوان رسیده می‌گوید. در این جا شاعر هیچ اشاره‌ای به سخت‌گیری فرهنگی و بازرسی محتوایی متن شاهنامه ندارد و هیچ گفتاری در این میان نیست که

ما را به عواطف ملی شاعر راهنمایی کند. بدین ترتیب معلوم می‌شود که گروهی، در قرن چهارم هجری، به خراسان، مشغول تاریخ سازی برای ایرانیان و بازسازی حماسه‌وار و درخشان گذشته‌ی پیش از اسلام ایران بوده اند و از آن که داده های شاهنامه به چند هزاره پیش از زمان سرودن آن برمی گردد، پس باید به کفایت حیرت کرد که چه گونه آن موبدان پیر از چنان عمقی در تاریخ، آن هم با جزئیاتی که در شاهنامه آمده، باخبر بوده اند؟! به همین دلیل در سراسر شاهنامه ابیاتی است که فردوسی گوشزد و یادآوری می کند که دانش او درباره‌ی مطالب کتاب اش، متکی به اسناد و اطلاعات و بیاناتی است که دیگران بر او می‌آورده اند، می گفته اند و یا می‌خوانده‌اند.

پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان

که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت کابین تخت و کلاه

کیومرث آورد و او بود شاه

پس مراتب تولید و تولد شاهنامه، درست به زبان و بیان سراینده ی آن، چنین است : انجمنی مواد اولیه‌ی تدوین تاریخی حماسی برای ایران را گرد آورده و شاعری آن مواد را بدون دخالت دادن آگاهی خویش، شعر کرده است. نکته بدیع و عمیق و تعیین کننده این که ما با شخصیت مجرد و منفرد شاعر، در خلال بیان داستان‌ها آشنا می شویم، چرا که فردوسی هر کجا که پا را از محدوده‌ی متن از پیش آماده شده بیرون می‌گذارد، نشان یک انسان خردمدار، آزادی ستا و درست کردار را با خود و از خود می‌آورد .

جهانا سراسر فسونی و باد

به تو نیست مرد خردمند شاد

یکایک همی پروری‌شان به ناز

چه کوتاه عمر و چه عمر دراز

اگر شهریاری و گر زیر دست

چو از تو جهان آن نفس را گسست

همه درد و خوشی تو ماند به آب

به جاوید ماندن دلانت را متاب

خنک آن کز او نیکویی یادگار

بماند، اگر بنده، ور شهریار

پس از این خواهم گفت که فردوسی از سرودن شاهنامه دل خوش نبوده است و اگر اجبار نیازمندانه نبود تن به انجام این سفارش نمی داد و از آن ناسازتر این که فردوسی در موارد و مقاطع متعدد ناباوری خویش از متن آن قصه ها را باز گفته و سرناسپردگی اش به آن افسانه ها را، گاه به کنایه و گاه به صراحت، بیان کرده است:

بیا تا جهان را به بد نسپریم

به کوشش همه دست نیکی بریم

نباشد هی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

همان گنج و دینار و کاخ بلند

نخواهد بدن مر تو را سودمند

سخن ماند از تو همی یادگار

سخن را چنین خوار مایه مدار

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

شاعر در این ابیات، بی توجهی خویش را به اشخاص ساخته شده ای که در قالب داستان به او عرضه کرده اند نشان می دهد و می کوشد در میان این صحنه ها و صورت های ناممکن راهی به انسان شدن و خردمند بودن بگشاید و اصرار او در چکیده نویسی های درخشان بیرون از متن سخت ستودنی است

چنین است گیتی و زین ننگ نیست

ابا کردگار جهان جنگ نیست

چنان آفریند که آیدش رای

و ماندیم و مانیم با های های

یکی در فراز و یکی در نشیب

یکی با فزونی یکی با نهیب

یکی از فزونی دل آراسته

ز کمی دل دیگری کاسته

سرانجام هر دو به خاک اندر است

که هر گوهری کشته گوهر است

هر اندازه که شخصیت شاعر شاهنامه را از خلال گزیده گویی های بیرون از متن اش به خوبی به دست داریم، که در گریزها و گرم گویی های میان داستان ها، به صورت خردمند نیک اندیشی نشسته است که طبیعتی نرم خو، آسان گیر و روی هم رفته و ناچار موافق و مصالحه گر باگردش ایام دارد، بیش تر به عبرت آموزی احاله می دهد و به عاقبت و عافیت اندیشی و تحذیر می پردازد، به همان میزان از هویت و تعلق و نیات و خیالات سفارش دهندگان شاهنامه هیچ نمی دانیم! آنان که بوده اند که برای بازسازی افسانه وار تاریخ ایران چنین کریمانه و گشاده دست عمل کرده اند، این سرمایه از کجا و به امید چه سودی می رسیده و چه نیازی به برآوردن چنین کتابی در تعیین کننده ترین مرحله ی تاریخ ایران داشته اند؟

ادامه دارد